

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)  
سال سی‌ام، دوره جدید، شماره ۲۶، پیاپی ۱۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۹/ صفحات ۱۵۴-۱۳۳  
مقاله علمی - پژوهشی

## استفاده از شعر به‌مثابه منبع تاریخی؛ بررسی مقایسه‌ای تاریخ‌نگاری روادیان آذربایجان در دیوان قطران تبریزی و منابع تاریخی اسلامی<sup>۱</sup>

اسماعیل شمس<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۳۱

### چکیده

پژوهش حاضر با بررسی مقایسه‌ای نحوه روایت تاریخ روادیان در منابع تاریخی و دیوان قطران تبریزی، شاعر دربار شماری از فرمانروایان این سلسله، به بررسی تطبیقی این روایت‌ها در یک دوره تاریخی مشخص می‌پردازد. مسئله اصلی این پژوهش، نشان‌دادن اهمیت روایت شاعرانه قطران برای تکمیل، توسعه و تصحیح گزارش‌های منابع تاریخی از دوره روادیان است. با توجه به دوری آذربایجان از مرکز خلافت عباسی و استقلال نسبی روادیان از آل‌بویه و سلجوقیان، روایت منابع تاریخی از آنها کوتاه، مقطعی و فاقد پیوستگی زمانی و مکانی است. افزون بر آن، این روایت از حوزه سیاسی و نظامی فراتر نمی‌رود و تنها مقاطعی را در بر می‌گیرد که بخشی از وقایع روادیان به عباسیان، آل‌بویه و سلجوقیان پیوند می‌یابد. برخلاف روایت منابع تاریخی، قطران تبریزی گزارشی از روادیان ارائه می‌دهد که دارای پیوستگی زمانی در حدود نیم قرن است. همچنین در گزارش او شخصیت‌های بیشتری از این سلسله گنجانده شده‌اند که در منابع تاریخی وجود ندارند. روایت قطران به تبار و طایفه روادیان اشاره نمی‌کند، اما به بخشی از تاریخ فکری، فرهنگی و اجتماعی آذربایجان در دوره روادیان می‌پردازد که در روایت منابع تاریخی وجود ندارد و حلقه مفقوده آن دوران محسوب می‌شود. روایت قطران از تاریخ روادیان هرچند در بخش‌هایی با گزارش منابع تاریخی مشابه و مؤید آنهاست، اما بخش اعظم آن به چالش کشیدن روایت منابع تاریخی و نشان‌دادن کاستی‌های آن است. این روایت معاصر و مستقیم تا حدودی می‌تواند امکان راستی‌آزمایی روایت منابع تاریخی را فراهم کند که عمدتاً با فاصله زمانی و مکانی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2021.36830.1544

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران: esmailshams@atu.ac.ir

زیادی از آن دوره نوشته شده‌اند. بررسی مقایسه‌ای روایت دیوان قطران تبریزی و منابع تاریخی نشان می‌دهد که ادبیات و به‌ویژه شعر شاعران معاصر فرمانروایان می‌تواند به‌عنوان یک منبع مستقل و دست اول در پژوهش‌های تاریخی به کار گرفته شود و بخشی از کاستی‌ها و خلأهای موجود در روایت منابع تاریخی را پر کند. از این زاویه، شاعران، هویت مستقلی از مورخان دارند و گزارش آنها از وقایع تاریخی هم ویژگی‌های خاص خود را دارد، اما در تفسیری وسیع‌تر از تاریخ، می‌توان آنان را هم در زمره مورخان قرار داد و اشعارشان را نیز همچون روایتی منظوم از تاریخ در کنار روایت منابع تاریخی بررسی کرد.

**واژگان کلیدی:** روادیان، دیوان قطران، منابع تاریخی، روایت، آذربایجان، بررسی تطبیقی.

#### مقدمه

روادیان سلسله‌ای منطقه‌ای به مرکزیت تبریز بودند که در میانه سده ۱۰م و هم زمان با آل‌بویه در آذربایجان به قدرت رسیدند و سرانجام پس از ۱۱۰ سال حکومت بر قلمرو وسیعی از رود ارس در شمال تا مراغه در جنوب به دست آل‌ارسلان سلجوقی از بین رفتند. از تاریخ آغازین روادیان جز تک روایتی در تجارب‌الامم ابوعلی مسکویه و آنچه که در جامع‌الدول منجم‌باشی آمده است، اطلاع چندانی در دست نیست. تاریخ این سلسله بیشتر با وهسودان بن محمد روادی مدنظر منابع اسلامی قرار گرفته و کسانی مانند ناصر خسرو هم در سفرنامه خود به او اشاره کرده‌اند. روایت تاریخ روادیان در منابع مهم دوره سلجوقی مانند سلجوق‌نامه ظهیرالدین نیشابوری، راحه‌الصدور راوندی و مانند آنها بسیار مختصر و در حد چند سطر است. بیشترین اطلاعات مربوط به آنها در منابع متأخر مانند الکامل ابن‌اثیر، مرآة‌الزمان سبطین‌جوزی و مهم‌تر از همه آنها در جامع‌الدول منجم‌باشی آمده است. ذکر این نکته لازم است که منجم‌باشی اطلاعات خود را از نویسنده‌ای ارانی در سده ۶ قمری به نام مسعود بن نامدار گرفته است که برخی کتاب‌های او در دسترس هستند. به همین سبب می‌توان روایت منجم‌باشی را هم با وجود متأخر بودن جامع‌الدول روایتی دست اول به حساب آورد.

روایت تاریخی وقایع دوره روادیان در این منابع بسیار مختصر است و اطلاعات چندانی درباره فرمانروایان این سلسله ندارد. این روایت مختصر هم تنها بر دو فرمانروای پایانی این سلسله، یعنی وهسودان و میلان متمرکز و به جنگ‌های آنان با غزها و سپس طغرل و آل‌ارسلان محدود شده است. در روایت منابع اسلامی البته اطلاعاتی از تیره و تبار روادیان ارائه و گاه به جنگ‌های آنان با رومیان و حمایت از غازیان اشاره شده است، اما با وجود این،

جای مسائل فرهنگی و اجتماعی در آن، خالی است. پژوهشگر به کمک روایت منابع تاریخی نمی‌تواند از خانواده‌فرمانروایان روادی، اندیشه سیاسی حاکم بر دولت آنها، آداب و رسوم دربار آنها، روابط خارجی آنها و بسیاری مباحث دیگر آگاه شود. مسئله اصلی پژوهش این است که نقش شاعر دربار روادیان، یعنی قطران تبریزی در گزارش وقایع تاریخی این سلسله چگونه است. در این پژوهش به این پرسش‌ها جواب داده می‌شود که *دیوان قطران* تا چه اندازه خلاهای روایت تاریخی این دوره را پر می‌کند. گزارش تاریخ روادیان در این دیوان چه تفاوت‌هایی با روایت‌های تاریخی مورخان دارد و آیا میان گزارش قطران و منابع تاریخی همپوشانی دیده می‌شود.

فرضیه نگارنده این است که اگر تاریخ روادیان تنها بر اساس منابع تاریخی اسلامی بررسی شود، چند صفحه بیشتر نخواهد شد و بدون *دیوان قطران* نگارش هرگونه مقاله و کتابی برای این سلسله غیرممکن است. *دیوان قطران* تنها منبع موجود برای تاریخ فرهنگی و اجتماعی روادیان است و بدون این *دیوان* حتی یک سطر اطلاعات هم درباره آداب و رسوم زمان روادیان در منابع وجود ندارد. البته، برخی گزارش‌های قطران در منابع تاریخی هم آمده‌اند و با آنها منطبق هستند. قطران دارای ذهنیتی تاریخی است و در اشعارش نه تنها تاریخ سیاسی، بلکه تاریخ فکری و فرهنگی و حتی آداب و رسوم و علایق و سلاطین مردم و واکنش آنان به برخی تحولات تاریخی آذربایجان در دوره روادیان را منعکس کرده است؛ به همین سبب، می‌توان گفت که *دیوان قطران* هرچند در زمره منابع ادبی است، اما مهم‌ترین منبع برای تاریخ روادیان و دیگر سلسله‌های گمنام آذربایجان و ایران در سده ۵ ق است.

درباره پیشینه پژوهش باید گفت که نخستین کار مهم در این حوزه را احمد کسروی انجام داده است. او چه در کتاب *شهریاران گمنام* و چه در سلسله مقالاتش درباره قطران و *دیوان* او که نخست در *نشریه ارمنان* و سپس در کتاب *کاروند* منتشر شده‌اند، بارها به اهمیت *دیوان قطران* برای تاریخ روادیان اشاره کرده و اشعاری از او را پایه و اساس تحلیل خود قرار داده است. با وجود این کسروی کمتر به بررسی تطبیقی روایت قطران با منابع تاریخی اسلامی پرداخته است. او بر اساس تاریخ‌های ارمنی، مندرجات *الکامل* ابن‌اثیر و اشعار قطران تبریزی جدولی از پادشاهان روادی ارائه داده که تا حدود زیادی با نوشته‌های منجم‌باشی در *جامع‌الدول* متفاوت است. کسروی به نسخه خطی *جامع‌الدول* دسترسی نداشته است و به همین سبب در بسیاری جاها به خطا رفته و برخی از اشعار موجود در *دیوان قطران* را هم ندیده یا نادیده انگاشته است. افزون بر این، روایت کسروی از تاریخ روادیان مبتنی بر تاریخ سیاسی و نظامی و البته تبارشناسانه است و از پرداختن به مسائل فرهنگی و اجتماعی این دوره

غفلت کرده است. مینورسکی و مادلونگ و باسورث هم در مباحث خود دربارهٔ روادیان از دیوان *قطران* بهره برده‌اند، اما چون تحلیل‌های خود را از کسروی اقتباس کرده‌اند، کمتر توانسته‌اند از سطح بحث او فراتر بروند و همان نقدی که بر کسروی وارد است بر نوشته‌های آنها هم وارد است. با وجود این امتیاز کار مینورسکی این است که به نوشته‌های مسعودبن‌نامدار در کتاب *منجم‌باشی* دسترسی داشته و توانسته است با تطبیق آنها با برخی روایت‌های ارمنی، گرجی و رومی که باز هم کسروی ندیده است، مباحث جدیدی به تاریخ‌نگاری روادیان اضافه کند. البته مباحث پژوهشی مینورسکی در دو کتاب اصلی‌اش، یعنی *تاریخ قفقاز و تاریخ شروان* و *دریند یا باب‌الابواب* بیشتر بر شدادیان و شروانشاهان متمرکز است و تنها در بحث تبارشناسی روادیان که با شدادیان مشترک است به آنها می‌پردازد. روایت او دربارهٔ تبار روادیان ضمن آنکه در پذیرش تبار اولیهٔ عربی - ازدی روادیان، شبیه کسروی است، اما برخلاف او بر این باور است که آنان در قرن ۴ و ۵ ق / ۱۰ و ۱۱ م به سبب همزیستی با کردها و پیوند زناشویی با آنان در واقع کردها شده بودند. دیگر کارهای مرتبط او با روادیان مدخل‌های دایرةالمعارفی هستند که دربارهٔ تبریز، مراغه، احمدیلان و... نوشته است و فاقد مطلب جدیدی است. کار باسورث و مادلونگ هم تا حدودی بر سکه‌های نویافته از فرمانروایان روادای متمرکز است و از این حیث، شایان توجه است. البته آنان هم در موضوع تبارشناسی روادیان با مینورسکی هم نظر هستند. با وجود این، سه پژوهشگر مذکور نیز هیچ‌کدام چندان به بررسی تطبیقی و انتقادی روایت منابع تاریخی و دیوان *قطران* تبریزی دربارهٔ روادیان توجه نداشته‌اند. تقی‌زاده در مقدمهٔ *دیوان قطران* و برخی مقالات تاریخی‌اش وارد این بحث شده است، اما او هم از کلیات فراتر نرفته و کارهایش جز در تطبیق چند بیت از اشعار *قطران* با تقویم قمری بر اساس محاسبات نجومی که برای این حوزه ارزش زیادی دارد، به کار این پژوهش نمی‌آید. معرفت و عطائی کچوئی هم در مقاله‌ای با عنوان «روایتی تازه از یک قصیدهٔ *قطران* تبریزی (بیت و یک بیت نویافته)» که در شمارهٔ ۸۲ نشریهٔ *پاژ* در زمستان ۱۳۶۹ انتشار یافته است، به تاریخیات *دیوان قطران* دربارهٔ و هسودان اشاراتی داشته‌اند، اما از مقایسهٔ آن با روایت منابع تاریخی آن دوره خودداری کرده‌اند. با توجه به این مسائل، پژوهش حاضر در نوع خود تازه است و با بررسی تطبیقی گزارش *قطران* از روادیان با مورخان ابعاد مهمی از ناگفته‌های این سلسله را برای نخستین بار در معرض دید علاقه‌مندان قرار خواهد داد؛ ضمن اینکه اهمیت بسیار زیاد دیوان شعر شاعران را برای تاریخ‌نگاری متذکر خواهد شد.

### زندگی و کارنامه قطران

از زمان تولد قطران شاعر مشهور سده ۵ ق اطلاع دقیقی در دست نیست، اما آن‌چنان‌که خودش می‌نویسد در محله شادی‌آباد تبریز به دنیا آمده است (قطران، ۱۳۳۳: ۶۶). برخی پژوهشگران بر این باورند که قطران در سال ۴۲۰ ق/۱۰۲۹ م از تبریز به گنجه رفته و در دربار شادادیان پذیرفته شده است (ذکاء، ۱۳۴۳: ۷۶۴). او پس از ۱۰ سال اقامت در گنجه به تبریز برگشته و شاعر دربار روادیان شده است (همان). برخلاف ذکاء، مادلونگ تاریخ بازگشت او به تبریز را در سال ۴۳۲ ق/۱۰۴۱ م می‌داند (Madelung, 1975: 241). ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ ق/۱۰۴۷ م از تبریز بازدید کرده است، درباره قطران می‌نویسد: «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم؛ شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش من آمد، دیوان منیچک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او مشکل بود از من پرسید با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند.» (ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۱۰) چنان‌که در دیوان قطران دیده می‌شود او حداقل از سال ۴۳۲ ق تا انقراض روادیان در سال ۴۶۳ ق دو فرمانروای روادی یعنی وهسودان و مملان و فرزندان آنان را مدح گفته و ضمن آن، اوضاع آذربایجان را پس از تسلط ترکان سلجوقی بر آنجا شرح داده و بیش از یک سوم اشعار دیوان قطران در مدح روادیان است.

قطران تا پایان حکومت روادیان در ۴۶۳ ق/۱۰۷۱ م زنده بوده است. تربیت، فوت او را در فاصله سال‌های ۴۶۵-۴۸۵ ق/۱۰۷۳-۱۰۹۲ م می‌داند (تربیت، ۱۳۷۶: ۱۱). به این ترتیب، دیوان قطران منبعی دست اول برای بررسی ۴۰ سال از تاریخ روادیان است که مهم‌ترین دوره تاریخی این سلسله هم محسوب می‌شود. نگارنده با این دیدگاه تقی‌زاده موافق است که «اگر قطران و قصاید غرای او نبود، از ابونصر مملان چه خبری در صحیفه تاریخ (جز اندک) به ما رسیده بود... مملان و فضلون و برخی امرای دیگر آذربایجان و اران نیز زنده قطران‌اند.» (تقی‌زاده، ۱۳۶۳: شانزده)

### وجه تسمیه و تبارشناسی

برخی پژوهشگران با استناد به منابعی، مانند یعقوبی (یعقوبی، ۱۹۹۵: ۲/۳۷۱) بر این باور هستند که نام این سلسله از نیای خاندان عرب رواد، یعنی روادبن‌مثنی ازدی، والی آذربایجان به مرکزیت تبریز در دوره خلافت منصور عباسی گرفته شده است (مشکور، ۱۳۴۹: ۱۴۸-۱۴۹؛ کسروی، ۱۳۷۹: ۱۳۲). بر پایه این دیدگاه، ابوالهیجان‌بن‌رواد، حاکم اهر و ورزقان در سال ۳۴۴ ق/۹۵۵ م (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۲/۳۳۶)، همان حسین‌بن‌محمد بن‌رواد است که ابوعلی

مسکویه در ذیل وقایع سال ۳۴۹ق / ۹۶۰م از او نام می‌برد (مسکویه، ۱۳۷۹: ۲۲۱-۲۱۹ و ۹۸/۶). کسروی با این استدلال که پسران، همیشه نام پدر خود را روی فرزندان‌شان می‌گذارند، نتیجه می‌گیرد که محمدبن‌رواد ازدی، حاکم منصوب مأمون در سال ۱۹۸ق / ۸۱۴م نام پسر خود را رواد گذاشته و این رواد نیز فرزند خود را محمد نامیده است و حسین یا ابوالهیجا فرزند محمد است؛ به این ترتیب، کسروی به واسطه این ابوالهیجا، آخرین فرد خانواده رواد در سال ۲۳۵ق را به وهسودان رواد، نخستین فرمانروای روادیان که ابن‌اثیر در سال ۴۲۰ق / ۱۰۲۹م از او یاد کرده است، متصل می‌کند و نسب او را عرب ازدی می‌خواند (کسروی، ۱۳۷۹: ۱۵۳-۱۴۲ و ۱۱۶). اشکال اصلی استدلال کسروی این است که مأمون، محمدبن‌رواد مدنظر او را در سال ۱۹۸ق / ۸۱۴م حاکم آذربایجان کرد (یعقوبی، ۱۹۹۵، ۴۴۵/۲؛ طبری، ۱۹۹۷: ۳۰۰/۵-۲۹۹). آخرین خبری هم که درباره این خانواده نقل شده است، مربوط به دستگیری یحیی‌بن‌رواد در سال ۲۳۵ق / ۸۵۰م به دست بُغا، فرمانده لشکر خلیفه متوکل عباسی است (یعقوبی، ۱۹۹۵: ۴۸۶/۲). از این سال تا سال ۳۴۴ق / ۹۵۵م که ابن‌حوقل از ابوالهیجان‌رواد نام برده است (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸: ۳۳۶/۲) هیچ بحثی از روادیان ازدی در آذربایجان نشده است. این بی‌خبری ۱۴۶ ساله از فرزندان محمدبن‌رواد و دست‌کم بی‌خبری ۱۱۰ ساله از نوادگان رواد ازدی این پرسش را پیش می‌آورد که کسروی چگونه بر پایه یک شجره‌نامه فرضی و مشابهت نام‌ها با واسطه‌ای به نام ابوالهیجا، وهسودان فرمانروای رواد آذربایجان در سال ۴۲۰ق را نواده محمدبن‌رواد در سال ۱۹۸ق می‌خواند؟

افزون بر این، منجم‌باشی که برای سلسله‌هایی، مانند شدادیان یا مروانیان و سلاریان از تعبیر بنی‌شداد، بنی‌مروان و بنی‌سلار استفاده کرده (منجم‌باشی، بی‌تا: ۴/۴۹۲، ۴۹۸؛ همان، ۵۰۸/۵ به بعد)، برای روادیان چنین تعبیری به کار نبرده و حکومت آنها را «امارة الروادیه» خوانده است (همان، ۴/۴۹۷-۴۹۸). منتسب نبودن فرمانروایان رواد به نیای رواد توسط او گویای آن است که نام این سلسله از او گرفته نشده است. همچنین پاره‌ای منابع، فرمانروایان رواد را شاخه‌ای از کردهای هذبانی دانسته‌اند (ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۵۹۸/۹؛ ابن‌خلکان، ۱۳۶۴: ۱۳۹/۷). در میان تاریخ‌نگاران مسلمان به‌جز حمدالله مستوفی که نویسنده متأخری است، هیچ‌کسی روادیان را نوادگان رواد ازدی ندانسته (مستوفی، ۱۳۳۹: ۷۵) و همه به تعلق آنها به طایفه کرد رواد تأکید کرده‌اند (برای نمونه، نک: ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۵۹۸/۹؛ ابن‌خلکان، ۱۳۶۴: ۱۳۹/۷ ابن‌عساکر، ۱۹۹۵: ۶/۲۶۴؛ منجم‌باشی، بی‌تا؛ نیز، نک، زریاب‌خویی، ۱۳۷۷: ۱۱۸/۷). برخی پژوهشگران نیز روادیان را دیلمی (زامب‌اور، ۱۹۸۰: ۲۷۵-۲۷۶؛ Keith, 1909: 174; Vasmer, 2004: 35/53) و برخی دیگر با طرح دیدگاهی تلفیقی آنان را

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۱۳۹

«عربِ کردشده» دانسته و بر این باورند که فرزندان رواد ازدی در طول دو قرن زندگی در آذربایجان و پیوند خانوادگی با کردها به تدریج کرد شدند. (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۳۱۷/۲-۳۱۵) ؛ «Minorsky, Ahmadīlīs: 1960: I/1, 1985: I/2, 300; Bosworth, 1988: I/2, 300» The Political... «5: 1968, 32».

با وجود دیدگاه متفاوت مورخان دربارهٔ نسب روادیان، قطران تبریزی در هیچ‌جای دیوانش نامی از نیای رواد و طایفهٔ روادى نبرده و به هویت کردی و هسودان و مملان نیز هیچ اشاره‌ای نکرده است. قطران نسب و تبار روادیان را تنها به عجم منسوب می‌کند و حسب آنها را هم گاه به عرب نسبت می‌دهد.

میر ابونصر محمد که خداوند جهان بگزیدش به جهان، هم به حسب هم به نسب  
نسیس ز عجم و قدوه شاهان عجم حسیش از عرب و قبلهٔ میران عرب (قطران،  
۱۳۳۳: ۴۶).

با وجود این در دیوان قطران چند بیت شعر وجود دارند که با بررسی تطبیقی آنها با منابع تاریخی امکان شناسایی نسب روادیان تا حدودی روشن می‌شود. قطران یکجا در مدح ابومنصور و هسودان، او را «چراغ گرگریان» می‌نامد (همان: ۳۵۴). در جای دیگری نیز از او با صفت «پناه گرگر و گرز» یاد می‌کند (همان: ۳۱۸). نویسندهٔ *حدودالعالم* (نوشته شده در ۳۷۲ق/۹۸۲م)، ابوالهیجان رواد، حاکم اهر و ورزقان در سال ۳۴۴ق/۹۵۵م را از فرزندان جلندی بن کرکر [گرگر] خوانده است (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۴۲۰). همچنین محمدبن ابی‌الهیجا نویسندهٔ تاریخی به همین نام که خود کرد هذبانی است، هذبانیان را که روادیان شاخه‌ای از آنان بودند، فرزندان جلندی بن کرکر نامیده است (ابن ابی‌الهیجا، ۱۹۹۳: ۱۸۳). صرف‌نظر از ماهیت جلندی که روایات دربارهٔ آن متعدد و متضاد (همان: اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۴۱-۱۴۰) و خارج از موضوع این پژوهش‌اند؛ نکتهٔ مهم، این است که بررسی تطبیقی کلید واژهٔ گرگر در دیوان قطران با منابع تاریخی نشان می‌دهد که نسب‌نامهٔ هذبانیان/روادیان آذربایجان با هذبانیان/روادیان اربل و نیز شدادیان یکی است؛ چیزی که کسروی آن را نفی کرده است (برای آگاهی از دیدگاه کسروی در این باره، نک: کسروی، ۱۳۷۹: ۱۸۲-۱۱۵).

#### وهسودان بن محمد روادى

نخستین فرمانروای روادى که قطران از او یاد کرده و هسودان، فرزند محمد است. آن‌چنان‌که قطران نوشته است، رابطهٔ او و وهسودان بسیار حسنه بود و قطران خود را وامدار او می‌داند و خطاب به او می‌گوید:

شاعری را که به سختی سخن نظم کند به همه روی زمین بهتر و برتر نگری (قطران، ۴۰۷) منابع تاریخی اسلامی هم به استثنای منجم‌باشی که پیش از او از ۴ فرمانروای دیگر روادی سخن گفته است (منجم‌باشی، بی تا: ۴۹۷-۴/۴۹۸) تاریخ روادیان را با وهسودان آغاز کرده‌اند. با وجود این، منابع ارمنی و نیز شواهد سکه‌شناسی درستی روایت منجم‌باشی را تأیید کرده‌اند (کسروی، ۱۳۷۹: ۱۴۰-۱۵۲؛ Vardanian, 2009: 251; Blaum, 2006: 13).

نخستین خبر مورخان اسلامی درباره وهسودان روادی به حمله غزاها به قلمرو او در سال ۴۲۰ق/۱۰۲۹م مربوط است. وهسودان برای در امان ماندن از ویرانگری غزاها با آنان کنار آمد و مهربانی کرد (ابن اثیر، ۱۹۷۹). غزاها در سال ۴۲۹ق/۱۰۳۳م نیز به فرماندهی بوقا، کونکاش، منصور و دانا پیمان خود با وهسودان را شکستند و برای بار دوم راهی آذربایجان شدند (همان: ۳۸۲/۹-۳۸۱). آنان به مراغه حمله کردند، مسجد جامع آنجا را سوزاندند و شمار زیادی از مردم را کشتند. وهسودان به کمک ابوالهیجان ربیب‌الدوله هذبانی، فرمانروای ارومیه به جنگ غزاها رفت و آنان را ناچار به ترک آذربایجان کرد (همان: ۳۸۳/۹-۳۸۱ و ۳۸۹). غزاها پس از آن باز به آذربایجان حمله کردند. وهسودان که توان مقابله با آنها را در خود نمی‌دید در سال ۴۳۲ق رهبران آنان را به یک مهمانی دعوت و در حین پذیرایی دستگیر کرد و به قتل رساند. ابوالهیجان ربیب‌الدوله نیز غزاهای باقی‌مانده را تعقیب و آنها را پراکنده کرد (همان: ۳۸۵/۹-۳۸۴).

حمله غزاها به آذربایجان و جنگ و صلح وهسودان با آنان در دیوان قطران انعکاس یافته است. قطران ضمن اشاره به حمله غزاها آنان را «عاصیان پرعصیان» نامیده و از صلح وهسودان با آنان سخن گفته است.

تو را به طبع ملکشان همی نهاد گـردن  
تو را به طبع ملکشان همی برد فرمان  
چون میر و مهتر ایشان به زیر حکم تواند  
چه باک باشد از این عاصیان پرعصیان  
به نوشته قطران وهسودان به سبب عصیان غزاها دیدگاه صلح‌آمیز قبلی خود درباره آنان را کنار گذاشت و راه جنگ را در پیش گرفت:

گواه بس است کریمیت را عطای مدام  
نشـان بس است سواریت را نبرد غزان  
بدان نبرد که چون آن کسی نداده خبر  
وز آن گروه نبرده [جنگجو] کسی نداده نشان  
(قطران، ۱۳۳۳: ۳۰۷-۳۰۶).

در روایت قطران هیچ اشاره‌ای به نقش ابوالهیجان ربیب‌الدوله هذبانی در همراهی با وهسودان و نیز قتل عام سران غز در مهمانی نشده است و پیداست که قطران نخواسته کسی را شریک ممدوحش در پیروزی کند و پیروزی او را نتیجه چیزی جز جنگ با شمشیر بداند.



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۱۴۱

وهسودان در حالی که هنوز از بیم حمله غزها ایمن نشده بود در شب پنج‌شنبه ۱۷ ربیع‌الاول ۴۳۴/۱۰ نوامبر ۱۰۴۲ با زلزله تبریژ مواجه شد (ناصرخسرو، ۱۳۵۴: ۹-۸). در نتیجه این زلزله مهیب، قلعه و باروی تبریژ ویران شد و حدود ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر از مردم شهر در زیر آوار مردند. وهسودان چون در باغی خارج از شهر بود، جان سالم به‌در برد (همان؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۵۱۳/۹). زلزله تبریژ در اشعار قطران هم انعکاس یافته است:

نبود شهر در آفاق، خوش‌تر از تبریژ	به ایمنی و به مال و به نیکویی و جمال
خدا به مردم تبریژ برفکند فنا	فلک به نعمت تبریژ برگماشت زوال
دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات	دمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
همی به دیده بدیدم چو روز رستاخیز	ز پیش، رایت مه‌دی و فتنه دجال

(قطران، ۱۳۳۳: ۲۰۹-۲۰۸).

او در شعر دیگری می‌گوید:

شهری به دو صد سال برآورده به گردون	خلقی به دو صد سال در او ساخته ایوان
آن خلق همه گشت به یک ساعت مرده	و آن شهر همه گشت به یک ساعت ویران

(همان: ۲۴۹).

قطران البته از بازسازی تبریژ توسط وهسودان و پسرش مملان خبر می‌دهد و می‌گوید:

تا میر اجل با پسرش باقی باشد	هرگز نرسد بد، به تن هیچ مسلمان
------------------------------	--------------------------------

از دولت ایشان شود این شهر، دگر بار بهتر ز عراقین و نکوتر ز خراسان (همان: ۲۵۰).  
از نوشته‌های ناصرخسرو که ۴ سال پس از زلزله تبریژ از آن دیدن کرده پیداست که وهسودان توانسته بود، شهر را از نو بسازد و آباد کند: «بیست و ششم محرم [۴۳۸ق/ژوئیه ۱۰۴۶م] از شمیران می‌رفتم... بیستم صفر سنه ثمان و ثلاثین و اربعمائه به شهر تبریژ رسیدم و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود و آن شهر، قصبه آذربایجان است؛ شهری آبادان (ناصرخسرو، ۱۳۵۴).

از این زمان (۴۳۴ق) تا سال ۴۴۶ق/۱۰۵۴م که طغرل به تبریژ حمله کرد، خبری از وهسودان در منابع تاریخی نیست. با وجود این، قطران در طول این ۱۲ سال ده‌ها قصیده در وصف وهسودان سروده و به برخی از کارها و اقدامات او اشاره کرده است. به نوشته قطران، وهسودان در این سال‌ها برای دیدار با جستان، فرمانروای سلاریان به پایتخت او در طارم رفت. تا ملک با شاه جستان بار و هم دیدار گشت گوهری که آن خفته بود از کان کین بیدار گشت هر دو اندر چرخ دولت همچو خورشید و ماه میر مملان در میانشان مشتری کردار گشت (قطران، ۱۳۳۳: ۵۲).

جستان، همان کسی است که ناصر خسرو در سال ۴۳۸ق در حین گذر از طارم با او دیدار کرده و او را «ابوصالح مولی امیرالمؤمنین جستان بن ابراهیم» خوانده است (ناصر خسرو، ۱۳۵۴: ۷-۸). همچنین به گفته قطران، وهسودان برای ملاقات با لشکری، فرمانروای شدادیان راهی گنجه شد:

کنون که گشت دو خسرو به یکدیگر موصول      کنون که گشت دو کوکب به یکدیگر مقرون  
دو شهریار قدیم و دو جایگاه قدیم      همان دو خسرو منصور و سید میمون  
امیرابوالحسن و شهریار ابومنصور      که نصرت آید و احسان از آن و این بیرون  
یکی ز گوهر شداد و زو به گوهر بیش      یکی ز تخمه دارا و زو به ملک، افزون  
(قطران، ۱۳۳۳: ۲۷۴)

با توجه به اشعار قطران می توان حدس زد که مسافرت وهسودان به گنجه پس از سال ۴۲۹ق/ ۱۰۳۸م برای جلب حمایت لشکری در مقابله با ترکمانان غز بوده است؛ زیرا در این سال، غزها به فرماندهی بوقا، کوکناش، منصور و دانا به آذربایجان حمله ور شدند و قتل و غارت زیادی کردند (ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۳۸۲/۹ - ۳۸۱). قطران همچنین از جنگ وهسودان با سپهبد مغان خیر داده که خودش هم در آن حضور داشته است. به نوشته او مملان، فرزند وهسودان در شهر اردبیل با سپهبد مغان جنگید و پس از شکست او بنای یادبود آن جنگ را در اردبیل ساخت:

چون او به دولت و بخت جوان ز شهر برفت      به عزم رزم بداندیش با سپاه گران  
امیر موغان آنجاش داده بود وطن      امیر موغان آنجاش داده بود مکان  
به فر شاه جوان، خسرو جوان دولت      نه پیر ماند ز خیل مخالفان نه جوان  
به جملگی همه ز اسبان درآمدند ننگون      به سان برگ ریزان، از نهیب باد خزان  
امیر گفت بیاید به اردبیل دژی      بنا کنند که جاوید ماند آن بنیان  
(قطران، ۱۳۳۳: ۳۲۹-۳۲۸).

با حمله طغرل به تبریز وهسودان روادی از او اطاعت کرد؛ خطبه به نام او خواند؛ هر آنچه خواست به او داد و حتی فرزندش را نزد او گروگان گذاشت. طغرل نیز با این شرایط، وهسودان را در قلمرو خود ابقا کرد (ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۵۹۸/۹). به نوشته کسروی احتمالاً پسر گروگان نزد طغرل، ابوالهیجا منوچهر بوده است (کسروی، ۱۳۷۹: ۱۸۹). قطران در یکی از اشعارش که برای ابوالهیجا منوچهر روادی سروده است به دور بودن او از تبریز و سکونت در خراسان اشاره کرده است که احتمال دارد اشاره ای به گروگان گرفتن او توسط طغرل باشد:

میر ابوالهیجا منوچهرین وهسودان که هست      با هُش هوشنگ و با فرهنگ و فر مصطفای...

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۱۴۳

شهر خوش میراث توست، آن را تو بایستی و لیک ناسزا مردم نسازد با دل مرد سزا  
هرکجا باشی تو کام خویشتن یابی مدام هرکجا گوران بوند آنجا بود آب و گیا  
بل جزاشان [خراسان] خوش تر آید از وطن این است رسم

باز بخشادت وطن، یزدان بی چون و چرا (قطران، ۱۳۳۳: ۱۶-۱۴)

تاریخ روادیان از این زمان تا سال ۴۵۰ق/۱۰۵۸م که طغرل، مملان را به حکومت  
آذربایجان گماشت (ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۶۵۰/۹) دوباره نامعلوم است. منجم‌باشی زمان مرگ  
وهسودان را صفر سال ۴۵۱/مارس ۱۰۵۹ نوشته است (منجم‌باشی، بی تا).

### مملان بن وهسودان

ابونصر مملان در سال ۴۵۰ق/۱۰۵۸م و به روایتی در سال ۴۵۱ق از سوی طغرل به عنوان  
فرمانروای روادیان برگزیده شد (منجم‌باشی، بی تا). به گفته قطران، مملان در دوره حکومت  
وهسودان جانشین او بود و در برخی از جنگ‌ها فرماندهی سپاه را به عهده داشت. قطران در  
بیشتر اشعارش همزمان با وهسودان، مملان را هم مدح کرده است:

به دولت تو همه کار ملک نیکو کرد نشاط جانت فرزند مهترت مملان

پسر چنین بود آن را که تو پدر باشی گهر نخیزد نیکو مگر ز نیکوکار (قطران، ۱۳۳۳: ۲۷۷).

از اشعار قطران چنین برمی آید که مملان در دوره حکومت پدرش صاحب فرزند شده  
است و می‌توان احتمال داد که او در میان سالی به حکومت رسیده باشد:

عمر همه خصمان و بقای همه ضدان آن شب به سر آمد که ملک را پسر آمد

تا حشر بقای پدر و جد و پسر باد کزین سه، جهان را شرف و فخر و فر آمد (همان: ۷۲)  
از رخدادهای سال اول حکومت مملان خبری در دست نیست، اما گویا یک سال پس از

گرفتن حکومت، روابط او با طغرل به تیرگی گراییده است. طغرل در ربیع‌الاول ۴۵۲ / مه

۱۰۶۰ تبریز را محاصره کرد. او در طول سه ماه محاصره شهر، اماکن و بناهای زیادی را ویران  
کرد و مردم را چنان در تنگنا قرار داد که عده زیادی از اهالی از فرط گرسنگی مردند، اما شهر

تسلیم طغرل نشد. سرانجام با فرارسیدن فصل زمستان سپاهیان طغرل به ری بازگشتند و وعده  
دادند که محاصره را در بهار سال آینده از سرگیرند (سبط بن جوزی، ۱۹۸۶: ۷۵-۷۴). طغرل سال

بعد تبریز را تصرف و مراسم ازدواج با دختر خلیفه را در این شهر برگزار کرد (همان: ۷۵ و ۷۲؛

بنداری، ۱۹۸۰: ۲۶ و ۲۳). این وضعیت، خشم مملان را برانگیخت؛ به همین سبب، او درحالی

که حامل نامه‌های بسیاری از مصلحان آذربایجان بود، به دربار القائم، خلیفه عباسی به بغداد  
رفت و از او خواست که از شر و فساد غزها جلوگیری کند. القائم نیز نامه‌ای به طغرل نوشت

و از او خواست به خواسته‌های مملان و مردم آذربایجان توجه کند، اما او نپذیرفت و در سال ۴۵۵ق/۱۰۶۳م و اندکی پیش از مرگش اموال بسیار زیادی از امیر مملان در تبریز گرفت (منجم‌باشی، بی تا: ۴/۴۹۸-۴۹۷). این رویدادها در *دیوان قطران* هم انعکاس یافته‌اند:

ای تو را کرده خدا بر ملکان باز خدای      شکر بادا که تو را داد به ما باز خدای  
تنگ بُد گیتی از درد تو بر مردم شهر      تیره بُد خورشید از هجر تو در بام و سرای  
ز خیرهای خلاف وز سخن‌های دروغ      خلق را بود روان و دل و جان اندر وای  
(قطران، ۱۳۳۳: ۲۶-۲۵ و ۳۶۴-۳۶۳).

قطران در شعری هم که پس از این در مدح مملان آورده به دور بودن خودش از او در پارسال و شادی از حضورش پیش او در امسال اشاره کرده است (همان: ۲۰۱) که احتمالاً مراد از آن، غیبت مملان از تبریز و رفتن او نزد خلیفه عباسی در بغداد است. از اشعار قطران در مدح ابوالهیجا منوچهر چنین بر می‌آید که او در زمانی که مملان به بغداد رفته جانسپین او در تبریز شده است (همان: ۱۹۸-۱۹۹).

از این زمان تا سال ۴۶۳ق/۱۰۷۱م خبری از مملان در منابع نیست. به نظر می‌رسد که با مرگ طغرل در سال ۴۵۵ق و گرفتار شدن پارسلان در کشمکش‌های داخلی، مملان فرصتی دوباره یافت تا با اقتدار بر قلمرو موروثی حکومت کند و شاید ذکر این نکته در *دیوان قطران* که مملان دوباره به تاج و تخت رسیده است (همان: ۳۶۴-۳۶۳)، اشاره به این موضوع باشد. در *دیوان قطران* شعری وجود دارد که نشان می‌دهد مملان در ذی‌الحجه ۴۶۲ / سپتامبر ۱۰۷۰ همچنان بر تخت حکومت بوده است:

آدینه و مهرگان و ماه نو      بادند خجسته هر سه بر خسرو...  
شادی کن و خرمی به رسم جو      دشمن‌کش و خشم‌خور بسان زو (همان: ۳۵۶-۳۵۵).

مصحح *دیوان قطران* در توضیح بیت اول این شعر به نامه‌ای از سید حسن تقی‌زاده اشاره می‌کند که اجتماع روز جمعه، عید مهرگان و اول ماه در یک روز را به اول ذی‌الحجه ۴۶۲ مربوط دانسته است (نخجوانی، ۱۳۳۳: ۳۵۵/حاشیه شـ ۱). روایت منجم‌باشی نیز سخن قطران و محاسبه تقی‌زاده را تأیید می‌کند. بنابر گزارش او پارسلان در سال ۴۶۳ق/۱۰۷۱م پس از بازگشت از جنگ ملازگرد، مملان و همه اعضای خانواده او را دستگیر کرد و به حیات دولت روادی خاتمه داد (منجم‌باشی، بی تا).

#### ابوالهیجا منوچهر

پس از مملان، برادران او ابوالهیجا منوچهر و ابوالقاسم عبدالله مدت‌ها در اندیشه بازپس‌گیری

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۱۴۵

قدرت موروثی بودند، اما تلاش آنها نافرجام ماند (کسروی، ۱۳۵۲: ۵۰۵). نام این دو برادر و کارهایشان جز در دیوان قطران در جای دیگری نیست. قطران در اشعار متعددی آنها را مدح کرده است و شیوه مدح او نشان می‌دهد که آنان پس از مدتی سرگردانی و تلاش، احتمالاً حکومت روادیان را احیا کرده‌اند. قطران در قصیده‌ای درباره منوچهر به وضعیت پریشان خانواده روادی پس از سقوط حکومت آنان اشاره می‌کند:

بنا بد برق ز ابر آنجا چو تیغ اندر صف هیجا ز دست میر ابوالهیجا منوچهر بن وهسودان...  
گر او بودی به ملک اندر نبودی کس به سلک اندر

گرفتـــه زیر کلک اندر به دانایی جهان یکسان

شدی میر اجل زنده عدو بودی سرافکنده ندیدی او پراکنده یکی پرورده ایشان  
(قطران، ۱۳۳۳: ۳۰۹)

در دوره وهسودان حکومت مراغه و ارومیه در اختیار ابوالهیجان ربیب‌الدوله بود؛ اما نام او در سال‌های پس از ۴۳۶ق/۱۰۴۴م دیگر در منابع دیده نمی‌شود و هیچ بعید نیست که وهسودان پس از وفات ابوالهیجا قلمرو او و نیز لقبش را به فرزندش منوچهر داده باشد. لقب ابوالهیجا در میان فرمانروایان متأخر روادی به کار نرفته است و اطلاق این لقب به منوچهر نمی‌تواند به واگذاری حکومت مراغه به او و جانشینی ابوالهیجان ربیب‌الدوله بی‌ارتباط باشد. قطران تبریزی هم در اشعاری که بارها در وصف منوچهر سروده از او با صفت «میر» یاد کرده و در جایی نیز به مناسبت مدح او از قلعه رویین‌دژ که مرکز حکومت روادیان در مراغه بود نام برده و بر استحکام و نفوذناپذیری آن تأکید کرده است و پس از پایان توصیف آن درباره منوچهر می‌نویسد

سر زمان و زمین شهریار ابوالهیجا که اختیار زمین است و افتخار زمان (همان: ۳۱۲-۳۱۳)  
از این شعر چنین بر می‌آید که روادیان پس از تسلط ترکان بر تبریز به این قلعه مستحکم پناه برده و حکومت خود را در آن ادامه داده‌اند. توصیفات قطران از ابوالهیجا منوچهر می‌تواند پژوهشگر را به این قناعت برساند که او پس از برادرش مملان فرمانروای اصلی روادیان بوده است:

میر ابوالهیجا منوچهر بن وهسودان که هست با هُش هوشنگ و با فرهنگ و فر مصطفا  
داد و دین از وی قوی بیداد و کفر از وی ضعیف

زر و سیم از وی کساد و مدح و شکر از وی روا (همان: ۱۶-۱۴).

قطران در قصیده دیگری در مدح ابوالهیجا منوچهر می‌گوید

شاخ به شد گوژ و به را کرد گرد از بهر آن گه گهی چوگان و گوی میر ابوالهیجا شود

مهتر و مولا منوچهر آن که مهر اندر سپهر      چهر او را هر زمانی کهتر و مولا شود...  
گر مرا گویند کی نازی پس از میر اجل      آن زمان نازم که نیمی از جهان او را شود  
(همان: ۷۲-۷۳)

ابن ازرق در ذیل وقایع ۴۷۷ق و ۱۴ سال پس از سقوط روادیان از فردی به نام ابوالهیجا روادی نام می‌برد که در سال ۴۷۷ق با ناصرالدوله، فرمانروای مروانی نزد سلطان ملک‌شاه به اصفهان رفتند (ابن ازرق، ۱۹۷۴: ۲۰۹-۲۰۸). به احتمال زیاد همان ابوالهیجا منوچهر فرزند وهسودان روادی است. قطران همچنین در وصف ابوالقاسم عبدالله می‌گوید:

باغ رنگین شده گویی که بر او کرده گذر      میرابوالقاسم عبدالله بن وهسودان  
آن جوانی که بدو بخت معادی شده پیر      تیزهوشی که بدو بخت موالی گشت جوان  
(قطران، ۱۳۳۳: ۳۲۱-۳۲۰)؛

برای آگاهی از اشعار قطران درباره فرزندانش وهسودان (نک: قطران، ۱۳۳۳: ۳۲۱-۳۲۰ و ۳۲۰-۳۰۹)، قطران البته از فرزند سوم وهسودان به نام میرفرخ هم یاد کرده است (همان: ۵۲۰). روشن نیست که فرخ در نوشته قطران نام یا لقب است؛ اگر لقب باشد، شاید بتوان گفت او همان ابراهیم فرزند وهسودان است که در منابع تاریخی به آن اشاره شده و فرزند او احمدیل، سلسله احمدیلیان را در مراغه تأسیس کرده و قلعه رویندز مرکز او بوده است (ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۶۸۶ و ۵۱۶ و ۱۰؛ ابن قلانسی، ۱۹۰۸: ۱۷۵).

#### تثبیت حکومت سلجوقیان در آذربایجان و اران

با انقراض سلسله‌های روادی و شدادی در آذربایجان و اران از سوی سلجوقیان، سلطان ملک‌شاه بیشتر این نواحی را به ساوتگین خادم سپرد (ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۲۸۷/۱۰). قطران در چند قصیده بدون نام‌بردن از ساوتگین به نقش او در تحولات منطقه پرداخته است که برای آشنایی با تاریخ این دوره بسیار اهمیت دارند:

تاج میران و مهتران جهان      ناصرالدین امیر ابومنصور...  
خیل ابخازیان از او مقتول      قوم قاوردیان از او مقهور  
تیغش از لشکر بساسیری      کرد گرگان و کرکسان را سوز (قطران، ۱۳۳۳: ۱۴۸-۱۴۷).

کسروی در حاشیه اشعار قطران می‌نویسد که از تاریخ‌ها هیچ دانسته نیست که این امیر ابومنصور که بوده است و در کجا حکمرانی داشته است و داستانش با ابخازیان و با قاوردیان و با لشکر بساسیری چه بوده است (کسروی، ۱۳۵۲: ۵۰۵). بر خلاف دیدگاه کسروی، ابومنصور در اشعار قطران، کنیه ساوتگین است و قطران، منصور و مظفر را که کنیه وهسودان روادی و

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۱۴۷

فضل شدادی بود، برایش به کار برده است:

میرابومنصور منصور و مظفر بر عـدو آن‌که کیهان را نگهدار است و سلطان را نصیر  
آن‌که ازو یافت قاورد اندرون روی گریز و آنکه ازو شد به یک حمله بساسیری اسیر  
قیصر از بیمش به قصراندر نیارآمد همی بر سریر از هیبت او نغنود شاه سریر  
(قطران، ۱۳۳۳: ۱۳۳).

ساوتگین از فرماندهان مشهور دوره طغرل‌بیک بود که با او از خراسان به عراق آمد و در جنگ با ارسلان بساسیری که بغداد را تصرف کرده بود در کنار طغرل حضور داشت. او بعدها در زمان البارسلان در قفقاز با گرجیان (ابخازیان) و پادشاه سریر در ناحیه دربند و آلان جنگید. در جنگ ملازگرد در کنار البارسلان حضور داشت و در زمان ملک‌شاه در جنگ با قاورد (قاورت)، عموی او در ۴۶۵ق/ ۱۰۷۳م شرکت کرد و پس از قتل قاورد از سوی سلطان، حاکم کرمان شد (بنداری، ۱۹۸۰: ۲۱-۱۹ و ۵۱-۵۰؛ ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۹/ ۳۴۹-۳۴۵؛ منجم‌باشی، بی‌تا: ۵۰۳/۴-۵۰۲). ملاحظه می‌شود که قطران تمام این رخدادهای تاریخی را در شعر خود آورده است.

قطران که پس از سقوط روادیان در سال ۴۶۳ق به گنجه رفته بود، به دنبال ساقط‌شدن شدادیان از سوی ساوتگین از مدح او پشیمان شد و به ذم او و ترکان سلجوقی پرداخت (قطران، ۱۳۳۳: ۴۹۶-۴۹۰).

### تاریخ فرهنگی و اجتماعی روادیان

قطران در قصایدی که در مدح روادیان سروده است، اسطوره‌های حماسی کهن، مانند هوشنگ و فریدون، کاوه و ضحاک و رستم و سهراب را به کار برده است. او با تشبیه فرمانرایان روادیان به شاهان باستانی مانند فریدون و انوشروان یاد و خاطره آن دوران را زنده کرده است. قطران در شعرهایش تفسیر تازه‌ای از دولت در ایران ارائه داده و از اجداد روادیان به‌عنوان نخستین پادشاهان ایران نام برده است. او هیچ‌جا بحثی از خلافت عباسی نمی‌کند و وهسودان را «شاهنشاه» و «یادگار ملوک گذشته» و «برگزیده خداوند خواننده که تداوم سنت سیاسی ساسانیان است» (قطران، ۱۳۳۳: ۲۷۷ و ۲۷۲ و ۱۵۹)

خدای عرش برگزیده است مر تو را ز ملوک هم چنان‌که ستوده است مر تو را به نسب  
(همان: ۳۲).

در جای دیگری می‌گوید:

تو را ز خلق جهان کردگار برگزیده است کسی که خصم تو شد خصم کردگارش دان

(همان: ۲۷۷).

او با استفاده از ترکیب «فر ایزدی (یزدانی)» فرمانروایان روادی را به عهد ساسانی پیوند می‌دهد و درباره مملان می‌نویسد:

ابونصر آن‌که یزدانش به نصرت داد ارزانی از او مدحت گرانی یافت وز وی گوهر، ارزانی  
فکنده فر یزدانی بر او دیدار سلطانی فری دیدار سلطانی که دارد فر یزدانی (همان: ۴۰۱).  
از زبان دیوان روادیان خبری در منابع نیامده است، اما ابن‌عساکر از ابراهیم بن‌احمد بن‌لیث  
مشهور به ابوالمظفر ازدی [احتمالاً عرب زبان] نام برده که کاتب امیر وهسودان بن‌محمد روادی  
کردی بوده است (ابن‌عساکر، ۱۹۹۵: ۲۶۴/۶). با وجود این، قطران تبریزی شاعر دربار روادیان  
در دیوانش همواره شاهان این سلسله را به زبان فارسی مدح گفته است (قطران، سراسر اثر) و  
به استناد آن می‌توان گفت که حاکمان روادی با این زبان آشنا بوده‌اند.

از نظر مذهبی نیز روایت دقیقی درباره مذهب روادیان وجود ندارد، اما از سکه‌های آنها  
(نک: بیکوف، سراسر اثر) و نیز وصف وهسودان به‌عنوان مولای امیرالمؤمنین [خلیفه عباسی] و  
شمشیر دولت و شرف ملت در خطبه‌های نماز جمعه (ناصر خسرو، ۱۳۵۲) پیداست که مذهب  
سنت داشته‌اند. قطران اشاره‌ای به مذهب روادیان نکرده و به ذکر مسلمانی آنها بسنده کرده  
است. در قلمرو روادیان جشن‌های تازی (عید فطر و عید قربان) و جشن دهقان که شاید همان  
نوروز باشد، با هم برگزار می‌شد. قطران در سومین قصیده‌اش درباره منوچهر می‌گوید:  
گر کند یک ره جان من از بنسـد هوا میر ابوالهیجا منوچهر بن وهسودان کند...  
عید تازی باد فرخ بر شه پیروزبخت تا هزاران جشن عید تازی و دهقان کند  
(قطران، ۱۳۳۳: ۹۴-۹۲).

او در قصیده‌ای در مدح مملان عید گوسپندکشان (قربان) را به او تبریک می‌گوید (همان:  
۴۰۰). قطران بارها و به مناسبت‌های مختلف در اشعارش جشن نوروز را توصیف می‌کند.  
نوروز در اشعار او شامل طبیعت‌گردی و رفتن به باغ و بوستان و برگزاری جشن‌های شادی و  
سرور بود. نوروزانه‌های او همواره با کلیدواژه شادی در باغ و چمن همراه است (برای نمونه،  
قطران، ۱۳۳۳: ۴۱۵-۴۱۳ و ۲۲۹-۲۲۸ و ۸۵ و ۶۳).

### نتیجه‌گیری

مسئله اصلی این پژوهش نشان‌دادن اهمیت شعر به‌مثابه منبعی تاریخی برای دوره روادیان در  
سده ۵ ق بود با بررسی موردی دیوان قطران و تطبیق آن با منابع تاریخی روشن شد که شعر  
می‌تواند همچون روایتی تاریخی به غنای تاریخ‌نگاری روادیان کمک کند. از آنجا که منابع



تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۰، شماره ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ / ۱۴۹

تاریخی در این دوره اطلاعات چندانی در اختیار پژوهشگران قرار نمی‌دهند، اهمیت شعر قطران برای این دوره مضاعف می‌شود. این پژوهش نشان داد که دیوان قطران مهم‌ترین منبع دورهٔ روادیان و به‌ویژه دوران وهسودان و جانشینان ایشان است. قطران بیش از هفتاد قصیده دربارهٔ روادیان سروده است و در آن به مسائلی اشاره کرده است که در منابع تاریخی وجود ندارد و خلأهای موجود را پر می‌کند. همچنین شعر قطران برخی روایات تاریخی را تأیید، برخی را نقض و برخی را تکمیل می‌کند. وجه مهم دیگر شعر قطران بحث از مسائل فرهنگی و اجتماعی این دوره است که کمتر در منابع تاریخی آمده است. قطران مانند ناظری زیرک رخداده‌ها و اندیشه‌های زمانهٔ خود را بازتاب داده است. طبیعتاً او به‌عنوان مداح فرمانروایان روادی در حق آنها هم اغراق کرده و مسائلی را که در منابع تاریخی آمده سانسور یا وارونه کرده است، ولی این شیوه در منابع تاریخی هم صورت می‌گیرد و نمی‌تواند مجوزی برای بی‌توجهی به شعر به‌عنوان داده‌ای تاریخی باشد. در یک کلام، این پژوهش نشان داد که بخشی از شعر قطران را می‌توان تاریخ منظوم روادیان نامید.

#### کتاب‌شناخت

- ابن ابی‌الهیجا، محمد (۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م) تاریخ، به کوشش صبحی عبدالمنعم محمد، قاهره. ابن‌اثیر، عزالدین علی (۱۹۷۹) *لکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر.
- ابن‌ازرق فارقی، احمد (۱۹۷۹) *تاریخ الفارقی*، بیروت.
- ابن جوزی، عبدالرحمان (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م) *المنتظم*، به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن حوقل، محمد (۱۹۳۸) *صورة الارض*، به کوشش کرامرس، لیدن: بریل.
- ابن‌خردادبه، عبیدالله (۱۸۸۹) *المسالك و الممالک*، به کوشش دخویه، لیدن: بریل.
- ابن‌خلکان، احمد (۱۳۶۴ش/۱۹۸۵م) *وفیات الاعیان*، به کوشش احسان عباس، قم: منشورات رضی.
- ابن‌عبدیم، کمال‌الدین عمر (۱۹۸۸) *بغیة الطلب فی تاریخ حلب*، دمشق.
- ابن‌عساکر، علی (۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م) *تاریخ دمشق*، تحقیق عمرو بن غرامه العمروی، بیروت: بی‌نا.
- ابن‌قلانسی، حمزه بن اسد (۱۹۰۸) *ذیل تاریخ دمشق*، بیروت، مطبعه‌الاباء‌الیسوعیین.
- اصطخیری، ابراهیم (۱۹۲۷) *مسالك الممالک*، به کوشش دخویه، لیدن: بریل.
- بیکوف، آ (۲۰۲۱) *عَمَلات الأمير دیسم‌بن ابراهیم الکردی*، ترجمهٔ مصلح بوتانی، سلیمانیه، ژین، شمارهٔ ۱۱
- بلاذری، ابوالحسن (۲۰۰۰) *فتوح البلدان*، بیروت: بی‌نا.
- بنداری، فتح‌بن علی (۱۹۸۰) *زبده النصره و نخبه العصره (تاریخ دوله آل سلجوق)*، بیروت: دارالآفاق الجدیده.

- تربیت، محمدعلی (۱۳۷۶) *رجال آذربایجان*، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تبریز، نشر ابو. ذکاء، یحیی (۱۳۴۳) «قطران و نخستین ممدوح او»، سخن، تهران، س ۱۴، شماره ۸ و ۹. *حدود العالم* (۱۳۷۲) ترجمه مریم میراحمدی و غلامرضا وهرام، تهران: دانشگاه الزهرا. حسینی، علی (۱۹۳۳) *اخبار الدوله السلجوقیه (زبدةالتواریخ)*، به کوشش محمد اقبال، لاهور، نشریات کلیه فنجاب.
- رازی، احمدبن محمد (ابوعلی مسکویه) (۱۳۷۹) *تجارب الامم*، به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- راوندی، محمد (۱۳۶۴) *راحه الصدور و آیه السرور*، به تصحیح محمد اقبال و مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
- زامباور، ادوارد فون (۱۹۸۰) *معجم الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی*، ترجمه زکی محمدحسن بک و حسن احمد محمود، بیروت، دارالرائد العربی.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۷۷) «احمدیلیان»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳) *تاریخ مردم ایران*، تهران: امیرکبیر.
- سبط ابن جوزی (۲۰۱۳) *مرآةالزمان فی تواریخ الاعیان*، جلد ۱۹، دمشق: الرسالة العالمیه.
- سید، ادیب (۱۹۷۲) *ارمنیه فی التاریخ العربی*، حلب: المطبعة الحدیثه.
- طبری، محمد (۱۹۹۷) *تاریخ*، بیروت: عزالدین.
- قدامه بن جعفر (۱۹۷۹) *الخراج و صناعه الكتاب*، به کوشش محمدحسین زبیدی، بغداد: دارالرشید.
- قطران تبریزی (۱۳۳۳)، *دیوان*، تبریز: شفق.
- تقی زاده، حسن (۱۳۶۳) «قطران تبریزی»، در قطران، دیوان، به کوشش محمد نخجوانی، تهران: ققنوس.
- کاشانی، انوشروان (۱۹۷۴) *تاریخ دولت آل سلجوق*، به کوشش محمد عززوی، قاهره: با کمک بنیاد فرهنگ ایران.
- کسروی احمد (۱۳۷۹) *شهریاران گمنام*، تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۲) *کاروند*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: کتابهای جیبی.
- مسعودبن نامدار (۱۹۷۰) *مجموعه قصص و رسائل و اشعار، النسخه المصورة للمخطوطه الوحیده*، به کوشش ولف بیلیم، مسکو، سلسله آثار الآداب الشرقیه.
- مسعودی، علی (۱۹۸۶) *مروج الذهب*، به کوشش مفید محمد قمیحه، بیروت: دارالمکتبه الحیاة.
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۸۰) *تجارب الامم*، تهران: سروش.
- معرفت، شهره؛ عطائی کچوئی، تهمنه (۱۳۶۹) «روایتی تازه از یک قصیده قطران تبریزی (بیست و یک بیت نویافته)»، *پاژ*، شماره ۸
- مقدسی، محمد (۱۴۰۸/۱۹۸۷م) *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، به کوشش محمد مخزوم، بیروت: داراحیا التراث العربی

منجم‌باشی، احمد افندی (بی‌تا) *جامع‌الدول*، نسخه عکسی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی  
ناصرخسرو (۱۳۵۴) *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران.  
نخجوانی، محمد (۱۳۳۳) «حاشیه بر» *دیوان قطران*، نک: قطران.  
نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲) *سلجوق‌نامه*، تهران: کلاله خاور.  
یاقوت، (۱۹۵۶) *معجم‌البلدان*، بیروت: دار صادر.  
یعقوبی، احمد (۱۹۵۶) *تاریخ*، بیروت: بی‌نا.

Album, Stephan(1972), Notes on the Coinage of Muhammad Ibn Al-Husain Al-Rawwadi, *Revue Numismatique*,  
Blaum, Paul A(2006) "Life in a rough neighborhood: Byzantium, Islam and the Rawwadid Kurds." *International Journal of Kurdish Studies*, vol. 20, no. 1-2,  
Bosworth, C. E., (1968) "The Political and dynastic history of the Iranian world (A. D. 1000-1217)", *The cambridge History of Iran*, ed. J. A. Boyle, Cambridge, vol. V.  
Keith, A., (1909) "Berriepale", *Royal Asiatic Society*  
Luther, K. A., "Atābakān-e Marāga", *Encyclopaedia Iranica*, London, (1985)  
Madelung, W., (1975) "The Minor dynasties of northern Iran", *The Cambridge History of Iran*, Cambridge  
Minorsky, V.(1953) *Studies in Caucasian History*, London.,  
Id, "Ahmadīlīs", (1960) *The Encyclopaedia of Islam*, Leiden.,  
Leiden, 1991  
id, *A History of sharvan and Darband*, Cambridge, 1958.  
id, "Marāgha", *The Encyclopaedia of Islam*, New edition, Leiden, 1991, vol. VI.  
Vardanian, Aram, (2009) *The history of Iranian Adgarbayjan and Armenia in the Rawwadid period (Tenth century AD) According to Narrative Sources and Coins*, *Numismatic Chronicle*, London, Royal Numismatics Society,  
Vasmer, R. (2004) *Numismatics of the Islamica world*, Frankfort,

### List of sources with English handwriting

- A.A. Bykovf, “Daisam ibn Ibrāhkhīm al-Kurdī i ego monetui (Iz istorii Azerbaidzhana i Armenii X v.)” (Daysam b. Ebrāhīm Kordī and his coins [from the history of Azerbaijan and Armenia in the 10th century]), *Epigrafika Vostoka* 10, 1955, pp. 14-3 (Bykovf, A.A., (2021) 'omalat Al-amir Disam ibn Ibrahim Al-kordi, translated by mosleh botani, soleymanie, zin, Issue 11
- Balāḍharī, AbolḤassan Aḥmad Ibn Yaḥyā (2000), *Futūḥ al-Buldān*, Beirūt: BīNā
- Bandārī, al-Faḥ Ibn 'Alī (1980) *Zūbdat al-Naṣra va Nūḳbat al 'Usra (Tārīḳ dawlat Āl\_ Saljūq)*, Beirut: Al\_ḡadidah
- Eṣṭaḳrī, Abu Eshāq Ebrāhīm (1927), edited by Michael Jan de Goeje, Leiden: Brill
- Hudūd al-'Alam (1372), Translated by Maryam Mīrahmadī and qulāmrezā Varahrām, Tehran: Alzahra University
- Huseini, 'Alī (1933), *Aḳbār Al\_ dawlat Al\_ Saljūqīyyah ( Al\_ Zubdat Al-Tawāriḳ)*, edited by Moḥammad Eqbāl, Lāhūr:
- Ibn Al\_ jauzi, Abdolrahmān (1992), *Almontazam*, edited by Moḥammad 'Abdolqāder 'Atā and Mostafā 'Abdolqāder 'Atā, Beirut: Dār Al\_ Kotob Al\_ 'Elmiyyah
- Ibn Abi al-Hayja, Moḥammad (1993), *Tārīḳ*, edited by Ṣobḥī Abdu Al\_Mon'em
- Ibn Al\_Asr, 'Ezu Al\_dn 'Alī (1979), *Al\_Kāmel fī Al\_Tārīḳ*, Beirut: Dār Ṣādir.
- Ibn Al\_Azraq Al\_Farīqī, Aḥmad (1979), *Tārīḳ Al\_Farīqī*, Beirut: Bi Na
- Ibn 'Adīm, Kamāl Al\_Dīn 'Omar, *Baḡiyyat Al\_ṭalab fī Tārīḳ Al\_ Ḥalab*, Damascus:
- Ibn Al\_'Asākir, 'Alī (1995), *Tārīḳ Madnah Dimāshq*, Beirut: Dār Al\_Fikr
- Ibn al-Qalanīsī, Abu Ya'la Hamzah (1908), *Almazīl fī Tārīḳ Dimāshq*, Beirut: Matba'at al-Aba' al-Yasuṭyyīn.
- Ibn Ḥauqal, Moḥammad (1938), *Ṣūrat al-'Arḍ*, edited by Hendrik Kramers, Leiden: Brill
- Ibn ḳallikān, Aḥmad (1985), *Wafayāt Al\_A'yān*, edited by Ehsān 'Abbās, Qom: Manṣūrāt\_e\_Razi
- Ibn ḳordābeh, 'Obaydallāh Ibn 'Abdallāh (1889), *Al\_Masālik Wa Al\_Mamālik*, edited by Michael Jan de Goeje, Leiden: Brill.
- Ibn\_e Nāmdār, mas'ud (1970) *Majmū'eye qīṣaṣ va rasā, 'el va aš'ār*, Moscow: Selsila Āsar al\_ādāb al\_Ṣarqīyah
- Kasravī, Aḥmad (1379), *Ṣahryārān\_e Gonnām*, Tehrān: Amīr Kabīr.
- (1352), *Kārvand*, edited by Yahyā Zukā, Tehrān: Ketāb\_hāye Ĵībī
- Kāṣānī, Anūṣīrvān (1974), *Tārīḳ Dawlat Āl-e Seljūk*, edited by Moḥammad 'Azāvī, Qāhere: with the help of the Iranian Culture Foundation
- Maqdesī, Moḥammad (1987), *Ahsan Al-taqāsīm fī Ma'rifat Al-aqālīm*, edited by Moḥammad Maḳzūm, Beirūt: Dar Ehyā Al-Turās Al-Arabīyah
- Ma'refat, Ṣuhreh and 'Atā'ī Kačū'ī, Tahmīneh (1369), *Ravayātī Tāzeh Az Yek qasīdeh\_e Qaṭrān\_e Tabrīzī (Bistu Yek Beit\_e Naw Yāfteh)*, bāḡ, no.8
- Mas'udī, 'Alī (1986), *Murūḡ al-zahab wa Ma'ādīn Al-jawhar*, edited by Moḥammad qamīḥah, Beirut: Dar Al\_ Maktabat Al\_Hayāt
- MESKAWAYH, ABU 'ALI AḤMAD b. Moḥammad (1379), *Taḡarīb Al\_Umam*, edited by Abulqāsem Imāmī, Tehran: Sorūš
- Munajjim Bāṣī, Ahmad Afandī (Bī Tā), *Ĵāmi' Al\_Duval (pictorial version)*, Tehrān: Dāerat Al\_Ma'āref Buzurg\_e\_Eslāmī
- Nishāpūri, Zahir al-Dīn (1332), *Saljūqnāmeḥ*, Tehran: Kalāleh Khāvar
- NĀṢER Ḳūsro (1354), *Safarnāmeḥ*, edited by Moḥammad dabīr Sīyaqī, Tehrān :
- Qatran Tabrīzī (1333), *Divān*, Tabrīz: Ṣafaq

- Qudāma b. Ja'far's (1979), *Al\_ḳarāj wa Ṣanā'at Al\_Kitāb*, edited by Moḥammad Ḥosayn Zabīdī, Baḡdād: Dār Al\_Rašīd
- Rāwandī, Rāhat al-Sudūr wa 'Āyat al\_ Surūr, edited by Moḥammad Eqbāl and Mojtabā Mīnuvī, Tehrān: Amīr Kabīr
- Sayyed, Adīb(1972), *Armīnīya fī Al\_Tārīḳ Al\_ 'Arabīyah*, Ḥalab: Al\_ Matba'at Al\_Ḥadīсах
- Sībī Ibn Al\_ḳawzī, Sībī(2013), *Mīr'āt al-Zamān fī tawārīḥ al-a'yān*, vol.19, Damascus: Al\_Resālat Al\_'Alamīyah
- Tabarī, Moḥammad(1997), *Tārīḳ*, Beirūt: 'Ez Al\_Dīn
- Taqīzāde, Ḥassan(1363), "*Qaṭrān\_e Tabrīzī*", in *Qaṭrān, Divān*, edited by Moḥammad Naḳjavānī, Tehrān: Quḳnūs
- Tarbīat, Moḥammad 'Alī(1376), *Rejāl\_e Azarbaijān*, edited by ḡolāmrezā Tabātabā'ī, Tabrīz: Abu
- Yāqut b. 'Abd-Allāh Ḥamawī (1956), *Mu'jam Al-Buldān*, Beirūt: dar Ṣādir
- Ya'qūbī, Aḥmad(1956), *Tārīḳ*, Beirūt, BīNā
- Zāmbāur, Eduārd K.Vun(1980), *Mu'jam al-ansāb wa al-usarāt al-ḥākīmāh*, translated by Zakī Moḥammad Ḥassan and Ḥassan Aḥmad Maḥmūd, Beirūt: Dār Al Rāed Al 'Arabī
- Zarrīnkūb, 'Abdolḥosein(1373), *Tārīḳe mardum\_e Irān*, Tehrān: Amīrkabīr
- Zukā, Yaḥyā(1343), *Qaṭrān Va Naḳustīn Mamdūḥ\_e 'u*, Suḳan, Tehrān: p16, no. 8 ,9

#### English Source

- Album, Stephan (1972), Notes on the Coinage of Muhammad Ibn Al-Husain Al-Rawwadi, *Revue Numismatique*,
- Blaum, Paul A (2006) "Life in a rough neighborhood: Byzantium, Islam and the Rawwadid Kurds." *International Journal of Kurdish Studies*, vol. 20, no. 1-2,
- Bosworth, C. E., (1968) "The Political and dynastic history of the Iranian world (A. D. 1000-1217)", *The Cambridge History of Iran*, ed. J. A. Boyle, Cambridge, vol. V.
- Keith, A., (1909) "Berriepale", *Royal Asiatic Society*
- Luther, K. A., "Atābakān-e Marāḡa", *Encyclopaedia Iranica*, London, (1985)
- Madelung, W., (1975) "The Minor dynasties of northern Iran", *The Cambridge History of Iran*, Cambridge
- Minorsky, V.(1953) *Studies in Caucasian History*, London,.
- Id, "Ahmadīlīs", (1960) *The Encyclopaedia of Islam*, Leiden,.
- Leiden, 1991
- Id, *A History of sharvān and Darband*, Cambridge, 1958.
- Id, "Marāḡha", *The Encyclopaedia of Islam*, New edition, Leiden, 1991, vol. VI.
- Vardanian, Aram, (2009) *The history of Iranian Adgarbayjan and Armenia in the - Rawwadid period (Tenth century AD) According to Narrative Sources and Coins*, *Numismatic Chronicle*, London, Royal Numismatics Society,
- Vasmer, R. (2004) *Numismatics of the Islamica world*, Frankfort,

**The Use of Poetry as a Historical Source: A Comparative Study of Ravadians  
of Azerbaijan's Historiography in Qatran Tabrizi's Volume of Poetry and  
Islamic Historical Sources<sup>1</sup>**

Esmail Shams<sup>2</sup>

Received: 2021/05/05  
Accepted: 2021/08/12

**Abstract**

The present study compares the Rawadids' history in the Islamic historical sources and the Divan of Qatran, the poet of the court of this dynasty's rulers. The main issue of this research is to show the importance of Qatran poetic narration for completing, developing, and correcting the reports of historical sources from the period of Rawadids.

Due to the distance of Azerbaijan from the center of the Abbasid caliphate and the relative independence of the Rawadids from the Buyids, the narration of historical sources about them is short and cross-sectional and lacks temporal and spatial continuity. This narration does not go beyond the political and military spheres and covers only the times when part of the events of the Rawadids is linked to the Caliphate or the Buyids and the Seljuks. Contrary to historical sources, Qatran provides a narrative report that has a half-century continuum. His report includes characters from this dynasty that do not exist in historical sources. Although Qatran does not refer to the lineage and clan of the Ravadids, his poems deal with a part of their intellectual, cultural, and social history that does not exist in the narration of historical sources. Much of Qatran's narrative of the history of the Ravadids challenges the narrative of historical sources and shows their numerous flaws and shortcomings. This contemporary and direct narrative can to some extent provide the possibility of verifying the narration of historical sources that have been written mainly within a temporal and spatial distance from that period.

**Keywords:** Rawwadids, Qatran Divan, Historical sources, Narration, Azerbaijan

---

1. DOI: 10.22051/HPH.2021.36830.1544

2. Assistant Professor, Department of History, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

Email: [esmailshams@atu.ac.ir](mailto:esmailshams@atu.ac.ir)

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507